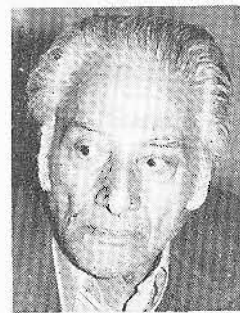




## یکسال ز در گذشت استاد گذشت

در اینجا لازم می‌دانند که تمنا شود: اسامی سرورانی که در نوشته‌های مخلص یا نویسندگان و استادان آمده است مقرر فرمائید، هیچکدام با دقت لازمی که مبذول خواهد شد به اشتباه از قلم نیفتد و نسبت به رسم الخط هم سلیقه سنتی اینجانب حکم می‌کند که (را) در محل قدمایی! خود بوده باشد و اینکه نویسندگان اخیر یا جدید، جای (را) را تغییر داده‌اند به هیچوجه نپذیرد. بعلاوه تمامی «هیئت» ها، و «مسئله» ها - با تفاوت معنا - همان هیئت یا مسئله است. به اضافه: «راستا» هم گرچه در فرخنگها آمده است ولی با وجود واژه‌های «کج و راست» و «چپ و راست» و بدین دلیل که «چپا» و «کجا» (به فتح کاف) نداریم بنابراین، قابل قبول نخواهد بود و بجاست که بجای «راستا»؛ (در این طریق) یا کلمه‌نی دیگر بکار گرفته شود. حرف ندای (ای) نیز برود و (نی) بیاید که این بنده در مجموعه کامل پروین، ضمن چند سطر در این باب، البته توضیح داده است. دیگر آنکه به علت بستری شدن و ممنوع الملاقات بودن به مصلحت اندیشی طبیب معالج، همه (رابطه)ها را موقوف کرده‌ام بنابراین درازاء یا عوض (در رابطه با شعر و ادب یا فلان یا هر رابطه دیگر) پیوسته بنا: (در باره شعر و ادب، بنا: فلان...)، در مورد...، در حق...، در خصوص...، در موضوع...، در قضیه...، در باب...، در میحث...، در بحث...، نسبت به...، راجع به...، سروکار داشته و خواهیم داشت که در نوشته‌های دیگر شرح و بسط داده شده است، چه خوش فرمود حافظ: «بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود» - با تقاضای چاپ بحث پایانی این مطلب - سید هادی حائری (کوروش) ۱۳۷۲ هـ.ش، تهران).



□ دکتر سید هادی حائری

قبل از بحث موردنظر، ضرورت دارد که راجع به مقاله «اندیشه‌ها...» - ص ۴۶ شماره نهم آشنا - جمله‌ای از قلم افتاده، در اینجا نقل کنم و آن، اینست:

«توشیح آنستکه در اول ابیات، حروف یا کلماتی مرتب، بیاورند که چون آنها را با یکدیگر جمع کنی، جمله‌ای که متضمن «بیان مقصود» باشد - یا نام و لقب کسی - بیرون آید و آن نوع شعر را موشیح میگویند». استاد جلال همایی - فنون بلاغت و صناعات ادبی، مجلد اول، ص ۸۲ - سال ۱۳۶۱، انتشارات توس».

■ سید محمد محیط طباطبایی در یک‌هزار و دویست و هشتاد و یک هجری شمسی در زواره اصفهان پا به جهان زندگی گذاشت و در همانجا به مکتب رفت و علوم قدیمه را هم نزد پدر (سید ابراهیم فناء طباطبایی) فرا گرفت.

درباره دانشمند بزرگ و نامی «استاد محیط طباطبایی» باید عرض کنم که چند ماه پیش، سردبیر و مدیر مسؤول وقت مجله آشنا حضور داشتند که با مذاکره تلفنی، از استاد بسیار عزیز جناب آقای دکتر باستانی پاریزی تمنا کردم که اگر ممکن باشد با سوابق دوستی و صمیمیت فی مابین آن دو استاد، در این خصوص مقاله ای مرقوم فرمایند، ولیکن به سبب عزم سفر خارج از ایران به قصد تجدید دیدار فرزند - و تهیه گذرنامه و اخذ بلیط هواپیما - مشخص شد که با شوق و علاقه ای که معظم له به انجام خواسته «آشنا» دارند و به سائقه قلبی، آن را یکی از وظائف حتمی خود می دانند، متأسفانه انجام مصاحبه یا نوشتن مقاله، با توجه به عزیمت در همین یکی دو روز به هیچ وجه میسر نخواهد بود.

### روز اول که دیدمش...

مطلب را با اشاره به نخستین دیدارم از استاد محیط که شصت سال قبل، اتفاق افتاد آغاز می نمایم. در قسمتهای پایانی لاله زار جنوبی، دو کتابفروشی - که ارتباط به همین خاطره دارد - وجود داشت. یکی (نزدیک به میدان امام خمینی: میدان سپه سابق) واقع در سمت شرق لاله زار، موسوم به «کلالة خاور»؛ و دیگری قدری دورتر از آن، جانب غرب خیابان، با نام «کتابخانه طهران»... در این کتابفروشی تهران، صاحب آن، حسین پرویز، نیمکتی گذاشته بود که اغلب عصرها - غروبها - دو سه تن از نامداران و بزرگان علم و ادب، مثلاً ملک الشعراء بهار، سید حسن تقی زاده، استاد وحید دستگردی، استاد محیط طباطبایی، رحیم زاده صفوی، و دیگران می آمدند و برآن نیمکت - و یکی دو سندلی (صندلی) می نشستند و با همدیگر صحبت می کردند.

اولین مرتبه در همین کتابفروشی به زیارت استاد محیط

نائل شدم که با «رحیم زاده صفوی» بر سر واژه «کلالة» گفت و گو داشتند. رحیم زاده صفوی می گفت: نمیدانم چرا محمد رمضان کلمات «کتابخانه خاور - یا کتابفروشی خاور» را نپسندیده! و دو کلمه «کلالة خاور» را انتخاب نموده؟! در صورتی که «کلالة» عربیست و در قرآن مجید هم آمده... سپس از جای خود برخاست و از میان یکی از قفسه ها، کتابی که یا قرآن کریم بود یا یکی از کتابهای به زبان عربی، برگرفت و با ورق زدن آن، واژه را یافت و ارائه داد و ادعای خود را به ثبوت رسانید. استاد محیط در پاسخ فرمود: در اینکه واژه ایست عربی، شک و شبهه ای نیست لکن همین «کلالة» در زبان فارسی به معنای موی پیچیده و معجد - و نیز «دسته گل» - می باشد. ملک الشعراء بهار فرمود: کلالة عربی به فتح، و کلالة فارسی به ضم بوده، و گلالة - با «گاف» - هم میتوان گفت... در این موقع یکی از مخالفان و حسودان که به کتابفروشی آمده بود موقع را معتم شمرد!! با سخنانی نیشدار به اسائله ادب و هتک حرمت استاد بهار پرداخت که بیشتر جنبه سیاسی داشت و صاحب کتابفروشی، وی را از آنجا دور کرده و از «ملک» معذرت خواهی نمود. باری، بیایم بر سر بحث اصلی و مقاله ایی که در شرح احوال آثار استاد بسیار عزیز است که یک سال پیش، رخ در تقاب خاک پوشید.

### «زندگینامه استاد محیط»

سید محمد محیط طباطبایی در یک‌هزار و دویست و هشتاد و یک هجری شمسی در زواره اصفهان پا به جهان زندگی گذاشت و در همانجا به مکتب رفت و علوم قدیمه را هم نزد پدر (سید ابراهیم فناء طباطبایی) و برخی از علمای زواره فراگرفت. آنگاه به منظور ادامه تحصیل، عازم اصفهان شد و در ۱۳۰۲ هـ ش به تهران آمد و به قراری که خود در مصاحبه ای فرموده اند، چون مقداری از علوم و زبان فرانسه می دانستند، طی سه سال، دوره شش ساله ادبی «دارالفنون» را گذرانده و نیز در یکسال «مدرسه عالی حقوق» را به اتمام رسانده اند. استاد محیط، خدمات فرهنگی را بر سایر امور ترجیح داده در ۱۳۰۵ شمسی از طرف وزارت معارف به





مع هذا در سال ۱۳۱۵ زمان مسؤلیت دبیرستان شرف و پس از آنهم ریاست دبیرستان معرفت (= پانزدهم بهمن) به کف با کفایت این دانشمند سپرده شده بود. همچنین در سال تحصیل ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ مَدْرَسی دانشسرای مقدماتی پسرانه را در پایتخت به عهده داشته است و بقول جناب سید عبدالعلی فناء توحیدی (برادر ارجمند استاد):

«هدتی نیز در کمیسیون نامگذاری خیابانها در شهرداری سمت نمایندگی وزارت فرهنگ را داشت و اسامی شعرا و حکما و رجال تاریخی را بر خیابانها کوچه های تهران وارد کرد». استاد محیط از مهر ۱۳۱۷ تا ۳۱ تیر ۱۳۱۹ در مقام مدیر مسؤول مجله آموزش و پرورش، نوزده شماره از آن ماهنامه را انتشار داد و در آن زمان هم دو نوبت مأموریت شهرستان بیرجند به استاد محول گردید تا در محل به «بازرسی امتحانات» اقدام و نتیجه را به وزارت فرهنگ اعلام نمایند. در سال ۱۳۲۰ به دو مشغله هنری، یکی برای تدریس در «هنرستان عالی موسیقی» و دیگری بمنظور سرپرستی «مجله موسیقی» دعوت شدند که با ذوق و روشی هنرمندانه، و سلیقه و نظری هنرآفرین، چهار شماره از آن راه به زیور طبع آراستند.»

جناب توحیدی، برادر گرامی استاد، در شماره ۳ و ۴ ماههای خرداد و تیر مجله خواندنی و ماندنی (راهنمای کتاب) ۱۳۵۷ شمسی توضیح داده اند که:

«... از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ زمانی دبیر دبیرستانها و گاهی بازرسی فنی بوده اند و از ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۸ ده بار برای اصلاح و تغییر برنامه مدارس از طرف وزارت فرهنگ دعوت شدند و عضو کمیسیون کتابهای درسی بوده با پروفیسور فاطمی و دکتر هوشیار و دکتر فرهمندی [و دو دانشمند دیگر] همکاری داشتند، در شهریور ۱۳۲۸ به وزارت امور خارجه منتقل و به رایزنی فرهنگی سفارت کبرای ایران در دهلی منصوب و تا دو سال در دهلی ماندند.»

در این مورد، عین نوشته استاد که در تذکره خوان نعمت آمده چنین است: «... از سال ۱۳۲۸ به سفر خارج رفته و شش

خوزستان منتقل شد و با کوشش و اهتمام خود و همفکران خود «مدرسه شاهپور اهواز» را بنیاد کرده به تدریس در آن اشتغال ورزیدند. دو سال بعد با عنوان مدیریت معارف خرمشهر و ریاست دبیرستان شرافت در مدت دو سال به انجام وظایف تربیتی و اخلاقی و فرهنگی و اداری به نحو احسن کوشا و ساعی بودند. بعد از بازگشت به تهران در سالها ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۳ به تدریس تاریخ و جغرافیا در «دارالفنون» پرداختند و بدین ترتیب روزگاری را در کار آموزش و پرورش جوانان این سرزمین به سر آوردند. استاد در تذکره خوان نعمت، ضمن شرح حال به طریق اختصار مرقوم داشته اند که:

«پنجاه سال در تعلیم و تربیت فرزندان وطن شرکت عملی داشته ام، و چهل و دو سال از دوران خدمت عمومی من، در دستگاه اداری کشور می گذرد... و اینهم گفته خود استاد است که «فارسی، دری زبان مادری ام را به حد اعلی می دانم، به زبان عربی کاملاً تسلط دارم و به آن سخن می گویم و می نویسم، زبان انگلیسی و فرانسه را هم خوب می دانم، به زبانهای ایران قبل از اسلام یعنی پهلوی - سغدی - خوارزمی - اوستایی و سریانی هم - تا حدی که با زبان فارسی و عربی در ارتباط است - آشنایی دارم.»

«هر خدمتی که کردم بی مزد بود و منت»

اینک خدمات درخشان و پربار استاد در اعتلای دانش و هنر و ادب اسلامی و ایرانی از ۱۳۱۳ شمسی به بعد را به اطلاع می رسانم که، گرچه از آن تاریخ تا سال ۱۳۲۰ متعهد درس تاریخ و جغرافیای شعبه ستوانی دانشکده افسری بوده»

سال در جنوب و غرب آسیا با سمت رایزنی فرهنگی بسر بردم، اما این رفت و آمد و دید و بازدید در برافروختن آتش خاموش وجود من، اثری نداشت...» و در مصاحبه با کیهان فرهنگی دیماه ۱۳۶۳ فرموده است که:

«... تا ۱۳۳۴ [هجری شمسی] بعنوان مستشار فرهنگی در دهلی، بغداد، دمشق، و بیروت به سر بردم و در این اثنا و سالهای بعد از آن در چندین کنگره علمی و اجتماعی و ادبی در دهلی، بغداد، دمشق، بیروت، تهران، و پاریس شرکت داشتم. بعد از انقلاب در کنگره ابن سینا، نوبت دوم (۱۳۵۹) در تهران سخنرانی کردم، سی سال قبل از آن در کنگره اول ابن سینا در بغداد به زبان عربی، تحقیقی در مورد تولد ابن سینا عرضه کرده بودم، در اواخر ۱۳۶۲ در کنگره خوارزمی هم سخنرانی کردم و... کنگره بزرگداشت هشتصدمین سالگرد سعدی در شیراز...»

در همین زمینه جناب توحیدی در مقاله ای که - راجع به برادر دانشور و محقق و ادیب و شاعر و کم نظیرش یعنی استاد محیط - جهت مجله راهنمای کتاب فرستاده و در شماره ۳ و ۴ سال بیست و یکم آن به چاپ رسیده، نوشته است که:

«... به رایزنی فرهنگی ایران در عراق و سوریه و لبنان انتخاب شد و... در کشورهای عربی مشغول کار بود... در ضمن توقف در دمشق سفری به قاهره رفت و از کتابخانه های آنجا بازدید کرد. در پایان دوره مأموریت در وزارت امور خارجه، او خود درخواست کرد پرونده خدمتش را به وزارت فرهنگ برگرداند و ترجیح داد که جزء «کادر فرهنگی کشور» باقی بماند. پس از بازگشت به وزارت فرهنگ، «بازرس وزارت» در کمیسیون مطالعه و بررسی انتقادات شد... و در ۱۳۳۷ [شمسی] بازنشسته گردید.»

بی آنکه در این نوشتار به نظم تاریخی خاطره و رویدادها توجهی داشته باشم یادآور می شوم که استاد از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۷ هـ ش سرپرستی برنامه «مرزهای دانش» رادیو ایران را به عهده داشت. ابتدا با کمک بعضی اساتید و بعد به تنهایی در طول سالها هفته ای یک ساعت درباره تاریخ و ادبیات به

سخنرانی در رادیو می پرداخت...

این جانب تا زمانی که به بیماری قلبی مبتلا نشده بودم از محضر استاد، درک فیض می کردم که آخرین مرتبه در دفتر کار استاد عبدالحمین حائری ریاست فاضل و محبوب کتابخانه مجلس بود لیکن از سال ۱۳۶۷ به این طرف، تلفنی مزاحم اوقات شریف معظم له می شدم و دوستان سخنور و جلیل القدر یعنی آقایان صهبای و نیکوهمت و حشمت و بزرگووانی دیگر که حداقل هفته ای دو ساعت با ایشان مجالست و مصاحبت داشتند، مزاحم استاد را به بنده ابلاغ می فرمودند و بسیار شاد و مسرور بودم از آنکه سه شنبه ها در جلسات سخنوران کانون بازنشستگان که به مدیریت آقای نیکوهمت و معاونت آقای حشمت به مدت دو سه ساعت تشکیل می گردد حضور می یابند و اغلب به سخنرانی و سخنوری هم مبادرت می نمایند. هنگامی که دیوان خواجه شیراز به تصحیح و مقدمه محیط... بوسیله یکی از دوستان به دستم رسید با تلفن از این محبت بی شائبه و «بنده نوازی» سپاسگزاری کرده به عرضشان رساندم که اولاً طبق اشاره جناب صهبای دو مجلد عارف، ایرج چاپهای جدید در دست انتشار تألیف خود را تهیه و تقدیم خواهم داشت، ثانیاً چون مجموعه ای مفصل به نام دیوان حافظ ناشنیده پند، یا صدها توضیح و تصحیح اشتباهات فراوان قزوینی در دست تهیه و تدوین و چاپ دارم به منظور بی نقص بودن و به حد کمال رسیدن آن، چه توصیه ای می فرمایید؟ در پاسخ اظهار داشتند:

«می باید از «غزلیات حافظ» به تحقیق دانشور و سخنور استاد، «ادیب برومند» غافل نمائید و به دقت مطالعه و کاملاً استفاده نمائید. البته با تأمل و بدون شتابکاری، برای اینکه در حال حاضر، در شمار صحیح ترین اشعار خواجه شیراز است.»

«رند عالم سوز را با عاقبت بینی چه کار»

در تکمیل شرح سیر و سفر استاد باید افزود که دوبار به



انگلستان و یک بار به فرانسه و بار دیگر به افغانستان هم مسافرت کرده و علاوه بر آنچه گفته شد در کنگره های امیرکبیر، خواجه نصیر، خواجه رشیدالدین فضل الله، خواجه شمس الدین محمد حافظ، ابوریحان بیرونی، اقبال لاهوری، شیخ طوسی، مشیرالدوله پیرنیا، اقبال آشتیانی و... حضور یافته و شرکت داشته اند.

هجوم جمعیت و سروصدای یکی از همین «کنگره ها» را بخاطر دارم که این دانشی مرد والامقام بلندمرتبه، در فاصله حاصله و وقفه کوتاه سخنرانان قبلی و بعدی، در اعتراض به نطق یکی از آنان، چنان می خروشید که اطرافیان خویش و جمعی از شنوندگان نیز مرا مات و متحیر و انگشت به دهان ساخت! و عده ای از مقامات مؤثر و متنفذ راهم به دشمنی با خود برانگیخت! و طبعاً در تقریر و تحریر - بعض اوقات - بی پرواییها نموده و چنین حالتی را داشتند. به این ترتیب و با عنایت به اشاره ایرج میرزای جلال الممالک، در مصراع «بله قربان، بله قربان گفتن!» یقین دارم که بی جهت نبوده و حتماً مسبوق به سابقه «ناخوش آیند»، «بله قربان نگفتن» بوده که دکتر علی اکبر سیاسی، رئیس دانشگاه وقت تهران و وزیر بعدی فرهنگ در مجلد اول «گزارش یک زندگی» [کتاب خاطراتش] چاپ اول: قطع رقی، لندن ۱۳۶۶ [هش] در صفحات ۱۸۳ تا ۱۸۵ اینگونه به اظهارنظر پرداخته است:

«میرزا محمدخان قزوینی و محیط طباطبایی - میرزا محمدخان قزوینی سالهای متبادی در اروپا به سر می برد و به تنوع و تحقیق اشتغال داشت. از نظر فضائل اخلاقی و مقامات علمی کم نظیر و از نظر تبحر در تمدن اسلامی در ایران بی نظیر بود. او در میان خاورشناسان شهرتی بسزا داشت، [همه چیز داشت ولی ذوق شعر و شاعری نداشت و دیوان اشعار حافظ را ضایع ساخت، «حائری»] حرف او را حجت می دانستند و به گفته هایی او استناد می کردند [برخی خاورشناسان اشتباهات عجیبی نموده اند و همین علامه قزوینی به یکی دو تن از آنان جمله های سختی کرده است «حائری»] او به توصیه محمدعلی فروغی (ذکاء

الملک) و دیگران بعد از جنگ جهانی دوم به ایران بازگشت. من برای تجلیل از او و هم برای اینکه میدان افاضه پیدا کند خواستم او را بعنوان استادی وارد دانشگاه کنم. این کار با رعایت شرایط و مقررات معمول میسر نبود. پس لایحه ای تهیه و تنظیم کردم که بر طبق آن او بتواند استثناء بارتبه ده استادی وارد دانشگاه شود. این لایحه را پس از تصویب هیأت دولت تقدیم مجلس کردم و از طرف نمایندگان مورد تحسین قرار گرفتم. لایحه طبق معمول برای رسیدگی به کمیسیون مربوط - در این مورد کمیسیون فرهنگ - رفت. فردای آنروز سیدمحمد محیط طباطبایی در وزارت فرهنگ به دفتر من آمد و تقاضا کرد که چون شرایط و مقررات معمول (داشتن درجه دکتری) اجازه ورودش را به کادر علمی دانشگاه نمی دهد، نامش را در لایحه ای که تقدیم مجلس شده بود به نام محمد قزوینی اضافه کنم. از شنیدن این تقاضا من بی اختیار برآشتم که این چه توقع بی جایی است که از من می شود. آن زمان محیط طباطبایی عنوان دبیر داشت و شهری را که بعدها به عنوان یک دانشمند و محقق پیدا کرد هنوز به دست نیاورده بود. وقتی به او گفتم شما چطور به خودتان اجازه می دهید توقع کنید در ردیف میرزا محمدخان قزوینی قراران دهند؟ او سر به زیر افکند و رفت. شنیده شد که بعضی از نمایندگان مجلس در نظر دارند هنگامی که لایحه قزوینی در جلسه عمومی مطرح می شود پیشنهاد کنند نام یکی دو تن دیگر به نام قزوینی اضافه گردد. گویا این جریانات به گوش قزوینی رسیده بود زیرا روزی آن مرد شریف همراه استاد علی نقی وزیری - که در شمیران همسایه و دوست بودنده به وزارت فرهنگ آمد و پس از سپاسگزاری از توجهی که نسبت به او شده بود با اصرار تقاضا کرد لایحه مربوط به او را از مجلس پس بگیریم. زیرا نمی خواهد سدی که قانون برای ورود به هیأت علمی دانشگاه برقرار کرده بود به خاطر او شکست بردارد. هرچه گفتم مورد او استثنائی است و نظیر پیدا نخواهد کرد قانع نشد و تا از



من قول قطعی نگرفت که تقاضایش مورد قبول است از دفترم بیرون نرفت. من از یک سو متأسف بودم که نتوانستم چنین مرد دانشمند شریفی را وارد کادر علمی دانشگاه کنم. از سوی دیگر به جبران آن تأسف این رضایت خاطر را هم داشتم که، به گفته صحیح قزوینی: «سَد شکسته نمی شد. پس در اولین جلسه رسمی مجلس شورای ملی به پشت تریبون رفتم و لایحه مربوط به قزوینی را رسماً پس گرفتم. کسانی که امیدوار بودند با تصویب این لایحه، با اضافه شدن نامشان، به نوایی خواهند رسید از من گله مند شدند و البته در درجه اول محیط طباطبایی بود، که هنوز هم پس از سالیان دراز که از آن ماجرا می گذرد، و با وجود سالها دوستی و همکاری که در «انجمن فلسفه و علوم انسانی» با هم داشته ایم، خیال می کنم که در «ته دل» مرا نبخوشده و هنوز گله مند باشد.»

### «تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس!»

نویسنده‌گی وزیر اسبق در این مورد بخصوص، تمام شد و گرچه گفته وی در «حق» (قزوینی) و (محیط) شنیدنی است! لکن «حق» یا او نیست.

چرا که دکتر سیاسی نگاشته است: «محمدخان قزوینی در اروپا بود و به تبع و... اشتغال داشت.

ارادتمندان محیط می نویسند: «محمد محیط طباطبایی هم در ایران بود و به تبع و... اشتغال داشته است.

دکتر سیاسی ادعا کرده که قزوینی از نظر فضائل... کم نظیر و از نظر تبحر... بی نظیر بود.

ارادتمندان محیط نیز معتقدند که محیط هم از نظر فضائل... کم نظیر و از نظر تبحر... بی نظیر بود و گذشته از اینها بر «او» تفوق داشت، بدین دلیل که هنری داشت که قزوینی نداشت، و آن هنر شاعری محیط بود...

دکتر سیاسی: «او» در بین مستشرقین، مشهور بود. ارادتمندان محیط: این شهرت، جهت قزوینی، افتخار و

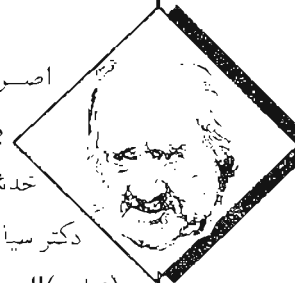
امتیازی بیار نمی آورد زیرا ایرانشناسانی که زبان مادری آنها فارسی نیست به مقدار یک فارسی زبان دانشمند ما به کسب معلومات توفیق نخواهند یافت با این توضیح که اولاً: درباره ایران و زبان پارسی و ادبیات آن، هیچ یک از ایران شناسان غربی به اندازه «محیط» وارد و مطلع نبوده اند. ثانیاً: ادوارد براون نسبت به خصوصیات و ادبیات کشور ما، حتی ده درصد اطلاعات ذبیح بهروز را (که با یکدیگر کار می کرده اند) نداشته است. ثالثاً: تاریخ ادبیات براون هم در مقابل تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا، قابل قیاس نبوده و به هیچ وجه رنگ و روتنی ندارد، «توصد حدیث مُفصل بخوان ازین مجمل».

دکتر سیاسی: او، به «توصیه» ذکاء الملک... به ایران بازگشت.

ارادتمندان محیط: همین توصیه کارها را از مدار اصلی خود به کلی منحرف می سازد. باید خاطر نشان کرد که ذکاء الملک، سالها مقام نخست وزیری را به عهده داشته است، ضمناً عیب کار هم در همین جاست که نسبت به قزوینی بیخشد میخواستیم بگویم که نسبت به محیط: «توصیه ای» در کار نبوده است.

دکتر سیاسی: نمایندگان مجلس، در طرح لایحه قزوینی می خواهند نام یکی دو تن دیگر اضافه گردد... قزوینی با اصرار از من خواست که لایحه او را از مجلس پس بگیرم و تا از من قول قطعی نگرفت از دفترم بیرون نرفت.

ارادتمندان محیط می گویند که برادر علامه قزوینی (موسوم به: احمد وهابی، همو که اولین بار در مأموریت خارج از ایران، قزوینی را به اروپا دعوت و ترغیب به این سفر کرده بود) و سید هادی حائری کورش (نویسنده همین مقاله) با همدیگر دوستی و صمیمیت داشتند و یک سال تمام، در یک اتاق، روزها را بسر می بردند بدین معنی که از طرف وزارت دارایی، از تهران به کرمان رفته یکی ناظر مالی بود و دیگری ناظر هزینه لشکر... - وهابی برای دوستش (حائری) تعریف کرده بود که چون برادرم (قزوینی) متوجه شد که نمایندگان مجلس به لایحه رأی متنی خواهند داد مگر اینکه نام یکی دو تن دیگر هم به آن لایحه اضافه گردد و دولت وقت با این امر، سخت مخالفت می نمود لذا



اصرار و ابرام کرد که لایحه به جریان نینفتد و بایگانی شود تا مبادا! «رد» شدن آن، حیثیت او را خدشه دار کند.

دکتر سیاسی: کسانی که با اضافه شدن نامشان در لایحه، به (نوایی)!! می رسیدند، از من گله مند شدند البته در درجه اول «محیط طباطبایی»؟

ارادتمندان محیط: معلوم است که «وزیر» - قبل از این قضیه - دل پروردی از محیط داشته است وگرنه چنین لحنی را بکار نمی برد مگر «استاد» به کدام (نوا)!! می خواسته است برسد؟! مستحقاً حق او بود که نظیر قزوینی؛ نامش در آن لایحه آمده باشد و شما حق کشی کرده اید و بقول شاعر: «اقتضای طبیعت این بود؟ یا که بدخواهی تو؛ از کین بود؟»

### «عشقبازان سخن حق همه جا می گویند»

موضوع دیگری که چندی برای استاد ایجاد مشکل کرد و سبب شد آنانی که در رأس قدرت رژیم پیشین بودند به او «خوش بین» نیاشند را به این ترتیب مطرح می کنم که در دوره رضاخان پهلوی به دستور او از ارباب فضل و مسئولین امور و منتفذین یا افرادی که طرف سوء ظن قرار گرفتند (۱) آیت الله سید حسن مدرس. (۲) سیدرضا میرزاده عشقی. (۳) محمد فرخی یزدی. (۴) واعظ قزوینی به اشتباه بجای ملک الشعراء بهار!! (۵) محسن جهانسوز. (۶) دکتر تنی ارانی. (۷) عبدالحسین تیمورتاش. (۸) سردار اسعد بختیاری. (۹) نصرت الدوله فیروز. (۱۰) سرهنگ احمد پولادین. (۱۱) اقبال السلطنه ماکویی. (۱۲) صولت الدوله سردار عشایر. (۱۳) شیخ خزعل. (۱۴) عبدالحسین دیبا. (۱۵) محمودولی اسدی. (۱۶) ارباب کیخسرو شاهرخ، و اشخاص دیگری را بطور پنهانی یا علنی به قتل رسانیدند.

در آن چنان جو خفقان آور و اوضاع و احوال خطرناک، برخی ها که محرم و رازداری را می دیدند، وی را به گوشه ای کشیده و به نحوی که دیگری نشنود آگاهی می ساختند که چون خانم پروین اعتصامی اشعاری علیه شاه سروده بود،

اخیراً با تزریق میکروب حبسه، او را سر به نیست کردند؛ و در پایان این خبر داغ به شنونده هم هشدار داده می شد که: «چو محرم شدی غافل از خود مباش / که محرم به یک نقطه مجرم شود» - آن وقت استاد محیط طباطبایی در کانون بانوان ایران از جایش برمی خیزد و در پشت تریبون قرار می گیرد و خطاب به حاضران در جلسه می گوید که پروین، یکی از بنیان گذاران این «کانون» بود، شما که برای هر چیز جلسه سخنرانی و سروصدا راه می اندازید! چرا در وفات او به سکوت مطلق پرداخته اید؟ و هیچ یادی از این شاعره بی نظیر نمی کنید؟! ملاحظه فرمایید عین متن شکایت کانون بانوان ایران را از استاد محیط:

«کانون بانوان - تهران، شماره ۴۶ تاریخ

۱۳۲۰/۲/۱۵ ریاست محترم بازرسی: دیروز حسب

المعمول. سخنرانی «پرورش افکار» در «سالن کانون»

برقرار بود. آقای محیط طباطبایی در موضوع زن و

ادبیات صحبت می کردند ولی عمده مطلب در

خصوص مرحوم پروین اعتصامی بود. در طی «قدردانی

شایانی» از آن شادروان - به کانون «اعتراض کردند» که

چرا برای آن مرحوم «مجلس یادبود» نگرفته است و این

کار را «وظیفه شخصی من» دانسته و اظهار داشتند که

البته در آتیه، کانون بانوان، بطور اکمل این کار را انجام

و جبران خواهد کرد.

بعد از جلسه، بنده به ایشان در حضور عده ای از

دانشمندان که حضور داشتند جواب دادم: البته می دانید

کانون بانوان یکی از شعبات وزارت فرهنگ است و

هرکاری باید با تمویب و وزارتخانه در این مکان انجام

گیرد. من در خصوص پروین اعتصامی حرفی نزدم [۱]

ولی راجع به «سراج النساء» [۲] از مقام وزارت خواهش

کردم اجازه بدهند مجلس یادبودی گرفته شود. فرمودند:

من حرفی ندارم امام کانون بانوان که برای جشن ها و

شادمانیهای ملی [۳] تخصیص داده شده و

«والاحصرت ها» [۴] تشریف فرما می شوند. [۵] مناسب

نیست که مجالس حزن انگیز [۶] در آن برقرار گردد.

بنابراین من هیچ وقت [۷] چنین تقاضایی [۸] نکرده

شماره ۱۳۸۱  
۶۰

و نمی‌کنم. حتی برادر من مرحوم شد. من در مدرسه سادات مجلس تذکر گرفتم. در این صورت خوب بود قبلاً از من علت را می‌پرسیدند [۱] بعد مطلب را علی [۱] می‌کردند.

«صدیقه دولت آبادی»

در راه مراجعت از «کانون» به استاد گفتم آیا ایراد چنین سخنانی «مصلحت» بود؟ فرمودند که: «رند عالم سوز را با «مصلحت بینی چه کار» «کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بآیدش» و افزودند که به هیچ مقامی «بدویی راه» نگفتم و اهانت نکردم و تنها به تکریم و تسجیل پروین پرداختم بنابراین خطایی مرتکب نشدم که مجازات آن تا حد مرگ بوده باشد و چنانچه وزارت خانه برایم به «کارشکنی هابی» دست بزنند سالهاست که در تحمل این مزاحمتها عادت کرده‌ام؛ مسأله ای نیست...»

## «آثار استاد»

### «مقالات»

در مدت عمر پرپرکت استاد، شاید دو هزار مقاله او، در بیشتر مجلات و روزنامه های ایران و تعدادی از مطبوعات خارج از ایران به طبع رسیده باشد. جناب فناء توحیدی قبول زحمت فرموده و مشخصات شماری از مقالات محیط را در راهنمای کتاب (۱۳۵۷ شمسی) ارائه داده و تنها در مجله و روزنامه «تیران مصور» از سال ۱۳۳۷ تا پایان سال ۱۳۴۸ دقیقاً چهارصد و سه مقاله بوده که در مورد هریک از آنها ضمن یکی دو سطر توضیح لازم نیز مرقوم داشته است. البته توجه فرمودید که عرض کردم مقالات چاپ شده شاید به دو هزار رسیده باشد و بلافاصله باید اضافه کنم که نوشته های منتشر نشده هم احتمالاً حدود پانصد مقاله خواهد بود. بدینی است که این ها غیر از شماره خطابه هاست که از «پانصد» نیز بیشتر می باشد.

مجله محیط با قید «صاحب اختیار و مدیر: سید محمد محیط طباطبائی» به قطع رقی (ماهنامه) و در قطع بزرگتر (هفتگی) از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۶ غیر متناوب در هیجده شماره - طبع و نشر یافت و جای آن دارد که آقایان ناشران چاپهای اخیر و جدید مجلات ارمغان و سخن و نیما و

دانشکده، به تجدید چاپ مقالات و کتب و مجله محیط همت گمارند که بیش از حد تصور، مفید و مشكور خواهد بود.

## «کتابهای چاپ شده»

کتابهایی که از استاد طبع و منتشر شده از این قرار است:

(۱) جغرافیای نو - دو مجلد - چاپ ۱۳۱۵ شمسی - کتب درسی، جغرافیای متوسطه، تنظیم و تألیف.

(۲) مجموعه آثار میرزا ملک خان: تدوین و تنظیم و پنجاه و سه صفحه مقدمه به ضمیمه حواشی جامع [حدود ۳۰۰ ص رقی] از انتشارات محمدعلی علمی - ۱۳۲۷ هـ - ش مجلد اول.

(۳) نقش سید جمال الدین اسدآبادی «در بیداری مشرق زمین» - مقدمه و ملحقات: سید هادی خسروشاهی - مرکز انتشار دارالتبلیغ اسلامی، قم، اسفند ۱۳۵۰ [۳۲۰ ص قطع وزیری] هشت صفحه از آن: کلیشه دستخط سید جمال الدین. چاپ بعدی آن با اضافاتی نیز به طبع رسیده است.

(۴) دادگستری در ایران: ابتدا در مجله وحید و دوبار جداگانه چاپ شده... (فناء توحیدی، شماره خرداد و تیر ۱۳۵۷ راهنمای کتاب، ص ۱۸۳).

(۵) تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران: چاپ اول ۱۳۶۶ ش، مؤسسه انتشارات بعثت - ۳۲۴ ص وزیری.

(۶) آنچه درباره حافظ باید دانست: (بمناسبت کنگره بین المللی بزرگداشت حافظ) مؤسسه انتشارات بعثت ۱۳۶۷ ش. قطع رقی ۲۸۸ صفحه.

(۷) دیوان حافظ به تصحیح و مقدمه استاد... خط محمدعلی سزیه کار، نشر و توزیع انجمن خوشنویسان ایران، چاپ دوم: بهار ۱۳۶۹ - با تذهیب محمد طریقتی، چاپ و کاغذ و جلد نفیس - چهل و هشت صفحه مقدمه + ۳۸۴ ص وزیری.

(۸) گلستان سعدی، با تصحیح و مقدمه استاد... به خط امیر فلسفی، تذهیب فرهاد لانه دشتی. کاغذ و جلد و چاپ نفیس. چهل و یک صفحه + ۲۸۸ ص وزیری.

(۹) فردوسی و شاهنامه: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹ - ۳۹۲ ص وزیری [مجموعه بیست و هشت مقاله استاد در خصوص فردوسی و شاهنامه].

(۱۰) خیامی یا خیام: از انتشارات ققنوس. تهران ۱۳۷۰ ش. چاپ اول - ۲۱۸ صفحه به قطع وزیری.

(۱۱) تاریخ تطور حکومت در ایران بعد از اسلام - انتشارات بعثت سال ۱۳۶۷

در اینجایی مناسبت نیست که گفته شود در بیش از سی کتاب از دیگران، مقدمه یا مقاله از استاد به طبع رسیده است.





## «کتابهای چاپ نشده»

- (۱) کتابهای دیگری از استاد که آماده می باشد ولی هنوز چاپ و منتشر نشده است:
- (۱) تاریخچه اعزام محصل به اروپا (شوق سرخ ۱۳۱۲ ش. مندرج در ۴۶ شماره).
- (۲) کتاب محمد زکریای رازی (در ۳۰ شماره روزنامه ایران ۱۳۰۹ ش. یکبار هم به نام دیگری چاپ کرده بودند).
- (۳) تاریخچه دارالفنون (در ده شماره سال ۱۳۱۳ شوق سرخ)
- (۴) دانش و دانشوران («از سال ۱۳۰۹ بدین طرف در جراید و مجلات کشور آمده است»).
- (۵) شرح حال مفضل «صفی الدین ارموی» (مجله موسیقی).
- (۶) دیوان اشعار استاد محیط طباطبایی (به سعی یکی از ارادتمندان ایشان جمع آوری شده...)
- (۷) مجموعه آثار میرزا ملکم خان (مجلد دوم، و سوم) ... نوشته های بی شمار استاد از نظر ادیان، مذاهب، ادبیات، تاریخ، عرفان، فرهنگ و هنر و جز اینها تا بدان حد دامنه دار است که باید هیأتی صلاحیتدار و صاحب نظر تعیین شوند تا این مهم را سر و سامان دهند، وگرنه: لبث شکر به مستان داد و چشمت می به میخواران «بسم کرمایت حرمان، نه یا آتم نه یا اینم»

## نقل خلاصه نظریاتی از بعضی استادان و نویسندگان درباره استاد:

«... هرچه بیشتر با او آشنا می شدم به خصوصیات و امتیازات معنوی او بیشتر پی می بردم. او در نظر من خیلی بالاتر و «بزرگ» از آنچه از نوشته هایش برمی آمد جلوه کرد. حافظه نیرومند او مخزنی بود آکنده از معلومات و اطلاعات بسیار وسیع و گرانبها در تاریخ و ادب و فرهنگ ایران و اقوام مجاور و مخصوصاً در تاریخ قاجار و معاصر و شرح حال رجال سیاسی و ادبی و سوابق اخلاقی و اجتماعی و سیاسی ایشان. اینگونه اطلاعات درباره رجال معاصر و قریب به زمان ما، در آن زمان در کمتر کتاب یا مجموعه ای دیده می شد و یا اصلاً دیده نمی شد و جوانانی مانند ما [در آن سالها] رجال زمان خود را به درستی نمی شناختند... محیط... تاریخ ایران اسلامی را بسیار خوب می دانست...» بانگ

اطلاعاتی، ذهن و مغز محیط طباطبایی مانند کامپیوترهای امروز آماده دادن هرگونه معلومات و اطلاعات در زمینه ادب و فرهنگ و تاریخ ایران بود و شخص می توانست بی هیچ مزد و مستی از این بحر محیط سودهای لازم را ببرد... اگرچه جامعه علمی و محیط دانشگاهی باره ندادن محیط به دانشگاه، سستی در حق او روا داشتند اما این ستم در حقیقت بر خود دانشگاه و متعلمان و دانشجویان مملکت وارد آمد و از این راه خسارتی معنوی به بار آمد که جبران آن ممکن نگردد...

- محیط طباطبایی در پشت ظاهر توهمند و قوی خود بسیار احساساتی بود و از دیدن و شنیدن آنچه مورد پسند او نبود سخت ناراحت می گردید و دچار هیجانات شدید می شد. اما ظهور این احساسات و هیجانات با آرامی و استواری صورت می گرفت و کمتر کسی متوجه شدت غلیان آن می گردید. او گرچه از ممالک عربی در برابر اسرائیل سخت حمایت می کرد و اسرائیل را دولتی مصنوع و پرداخته استعمار می دانست اما جایی که پای مصالح ایران به میان می آمد شعوبی محض و خالص جلوه می کرد و در برابر ادعاهای نویسندگان عرب که تحت تأثیر ملت گرایسهای قرون اخیر همه اقتضارات عالم اسلام را به خود منسوب می دارند سخت مقاومت می کرد و همین طور در برابر ترکها و سایر اقوام همجوار. محیط طباطبایی در محیط ادبی و فرهنگی ما، در یکی دو دهه اخیر فردی بسیار شاخص و برجسته بود و از بعضی جهات کم نظیر و بلکه بی نظیر بود. فقدان او ضایعه ای است که به این زودبها جبران نخواهد شد...» ۷/۶/۱۰، دکتر عباس زریاب خویی، (شماره ۵۰، دنیای سخن، صفحات ۱۲-۱۳)

«هنگام اقامت در قم، مرحوم استاد محیط طباطبایی را بعنوان مورخ و ادیب می شناختم... بعد از پیروزی انقلاب... از استاد شهیده مظهري شنیده بودم که از مدتها پیش، روزهای چهارشنبه در مدرسه میهنلار، استاد محیط با بعضی از دوستان و آشنایان خود جلسه ای داشتند. اوایل سال ۵۸... من نیز در آن جلسه شرکت کردم و بسیار لذت بردم. جلسه بسیار خوب و وزینی بود و جنبه علمی داشت... حضور منظم در این

شماره ۱۳۷۲

نوع مجلس... این دید و بازدیدها، تداوم یافت به نحوی که من در اعیاد، به دیدن ایشان می رفتم و گاه ایشان برای دیدار ما به مدرسه می آمدند... صمیمیت ایجاد شده بین ما، هم از جهت علمی استاد، و هم از جهت علاقه روحی استاد به مدرسه و کتابخانه آن بود... ایشان از نظر علمی، احاطه بسیار وسیعی نسبت به موضوعات مختلف داشتند و دارای حافظه بسیار عجیبی بودند... استاد محیط، خیلی دقیق صحبت می کردند، درباره موضوعی که از آن اطلاع دقیق نداشتند به طور صریح اظهار عدم اطلاع می کردند، و در موردی که شک داشتند در بیان مطالب به تردید خود اشاره می نمودند، و موضوعی را که به طور یقین و دقیق درباره آن آگاهی داشتند در هنگام بیان، آنرا مشخص می کردند. استاد، فردی متبع، دقیق و در نقل مطالب، از اشخاص بسیار محتاط بود، در حقیقت، جمع این دو خصلت، باعث افزایش ارزش علمی ایشان می شد. ایشان ادیب و مورخ بودند و به ادبیات فارسی احاطه کامل - و در زمینه تاریخ ایران و جهان تسلط و آگاهی دقیق داشتند و اشعار بسیار نغز و لطیفی نیز می سرودند... ایشان می دانستند که کدامیک از شعرا در کدام موضوع و در چه سبک و زمینه ای تسلط بیشتری دارد... از نظر اخلاقی، شخصی متواضع و متوکل بودند، در توکل و توفیق امر به خداوند متعال، اعتقادی قوی داشتند. همیشه فایده و شاکر بودند یعنی غیرممکن بود در مدتی که نزد ایشان بودید، لفظ «شکر» را به طور مکرر نشنوید، در هر چیز - در مسائل علمی، در زندگی روزمره و حتی در زمان نیز شاکر بودند. توکل و شکر و قناعت در زندگی و مناعت ایشان بسیار بود و می توان گفت حقیقتاً زاهد بودند، زیرا از دنیا کم می گرفتند و به جامعه فراوان می بخشیدند... همکاری ایشان در زمینه مسائل اسلامی، ایدئولوژی اسلامی، تفکر اسلامی، مسأله مارکسیسم و نقاط و از این قبیل موارد بود. ما برای دانشجویان و علاقه مندان، اقدام به برگزاری سمینارهایی در زمینه مسائل اسلامی کرده از صاحبزنان جهت شرکت و سخنرانی دعوت می کردیم. استاد محیط نیز تشریف می آوردند... ایشان اغلب به مناسبت سخنرانی و شرکت در سمینارها، در مدرسه حضور داشتند. در یکی دو سال اخیر در تحقیقات مربوط به کتب خطی... کمک بسیار کردند. در یکی دو دوره

آزمایشی هم که بخش پژوهشی مدرسه [مدرسه عالی شهید مطهری] برگزار کرد، مطالب مفیدی تدریس کردند... عضو هیأت تحریریه مجله مدرسه نیز شدند و... برای نشریه مدرسه یادگاری از رزنده به جا گذاشتند. اساتید محترم عضو هیأت تحریریه، در زمینه نام این نشریه، هریک نظری دادند... استاد محیط نام «رهمنون» را پیشنهاد کردند که منم آنها بهترین دانستم و انتخاب نمودم... همکاری ایشان با مدرسه در زمینه های مختلفی بود... در شناخت کتاب، تسلط بسیار داشتند. بعد از ظهر اغلب چهارشنبه ها... به مدرسه شهید مطهری تشریف می آوردند، علی رغم خستگی و حرکت با دو عصا، به دلیل علاقه به کتب و دانش به کتابخانه می آمدند و... هنگام کار، ناراحتی ها را فراموش می کردند... بطور کلی علاقه استاد به علم و... داشتن آگاهی علمی گسترده و وجود آن جنبه های روحی و معنوی... هریک موجب ایجاد جاذبه خاصی می شد... [و در بیماری ایشان] به این دلیل که در مقام تولیت مدرسه بودم برای عیادت ایشان به بیمارستان می رفتم... من استاد محیط فریب نودسال بود و به دلیل سنگینی وزن، با دو عصا حرکت می کردند اما با توجه به روحیه خاص ایشان و علاقه به کتاب و بحثهای علمی، می توان گفت که در برابر کتاب و علم و دانش، جوان و شاداب بودند... زمستان گذشته که به منظور شرکت در جلسه تحریریه... تشریف آورده بودند یکی از دوستان و از اساتید محترم مدرسه، جناب آقای محقق داماد که در جلسه حضور داشتند... چنین بیان کردند: «شما که با دو عصا روی این زمین های یخ زده حرکت می کنید... ممکن است عصا از زیر دستتان سر بخورد و شما به زمین بیفتید». استاد در پاسخ گفتند: «من در عمرم کسی را به زمین نرده ام که زمین بخورم... این حرف، حکایت از آن روحیه خاص ایشان داشت. در حقیقت، این موضوع، بیانگر آنستکه انسان نباید مردم آزار و ظالم باشد. چنانچه آدمی ظلم نکند و مردم آزار نباشد خداوند او را کمک خواهد کرد. البته ممکن است مصائبی پیش آید ولی همه برای علو مقام است نه برای انتقام...»

از مسأله با آیه الله امامی کاشانی، (فصلنامه «رهمنون» - پاییز و زمستان ۱۳۷۱)  
 ... آشنایی عمیق من با ایشان از سال ۱۳۳۷ [۵]





ش] شروع شد... استاد محیط با یکی از روزنامه نگاران در مورد کلمه مرداد یا امرداد به مبارزه فکری پرداختند، استاد نظرشان این بود که مرداد صحیح است، نه امرداد. منم به دفاع از آقای محیط، یک مقاله استدلالی نوشتم و گفتم در زبان پهلوی «امراتات» بوده که به مرور زمان تراشیده شده است. همانطور که از تخریر حالا اردشیر می گوئیم. چندی بعد آن شخص روزنامه نگار، علیه من مقاله نوشت و سعی کرد یک بحث علمی و لغوی را به مسأله سیاسی ۲۸ مرداد بکشانند!!.

خاطره دیگر مربوط به شرکت در کنگره رشیدالدین فضل الله همدانی. در تبریز بود که واقعا خاطره تلخی بود. هنگامیکه برای شرکت در کنگره... صبح زود به تبریز رسیدیم برای بُردن گروه به شهر هیچ وسیله ای مهیا نبود. در همین موقع یک استیشن واگن رسید و چهار یا پنج امریکایی... را سوار کرد در حالیکه افراد از شدت سرما بارانهای خود را محکم به خود پیچیده و منتظر رسیدن ماشین بودند، استاد محیط یک جمله ای گفت که هیچوقت فراموش نمی کنم، محیط گفت: «اینجا سگ جان افت کندی به سلمان فارسی شرافت دارد»... موضوع [دیگر اینکه] سخنرانی محیط در کنگره بین المللی مستشرقین در پاریس، «خیامی یا خیام» بود که استاد، تمام مطالب تاریخی و ادبی و کتابشناسی را بدون مراجعه به متن بیان می فرمودند که خلاصه ای از آنرا یک خانم مستشرق فرانسوی به زبان فرانسه ترجمه کرده بود، در خاتمه سخنرانی، نظر این مستشرق را جویا شدم اظهار کردند که بیشتر از هر سخنرانی، از این سخنرانی استفاده کردم، و نکته جالب توجه برای ایشان این بود که مغز استاد مثل یک کامپیوتر کار می کند...

استاد محیط از جمله کسانی بودند که در طلب علم از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. از استادش با تجلیل و احترام یاد می نمود... او نمونه کامل یک معلم سستی بود... معتقد بودند که ما اعضای فرهنگستان، متولیان زبان و ادبیات فارسی هستیم و باید نهایت کوشش خود را در حفظ این زبان معطوف بداریم، درباره مسائل لغوی نظریات خود را که واقعا هم مفید بود ابراز می کردند و آقای دکتر حبیبی، رئیس فرهنگستان، نهایت احترام را به ایشان می گذاشتند. به هر حال فرهنگستان یک وجود نافع و ذی قیمتی را از دست داد. از اینرو به فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی باید تسلیت گفت، محیط چون اهداف مادی نداشت نزد همه محترم بود و تا پایان عمر در همان خانه خیابان شهدا (زکله)

زندگی کرد و آبروی علم و دانش را به حیفة دنیا فروخت... یکی از ویژگیهای استاد، قدرت او در بیان مطلب، هم برای خواص و هم برای عوام بود. برنامه مرزهای دانش از این ویژگی خاص، برخوردار بود، به همین جهت، عامه مردم از آن استفاده می کردند و با فرهنگ گذشته خود آشنایی پیدای کردند. باید گفت یکی از علل عمده تهاجم فرهنگی، غافل ماندن مردم از فرهنگ ملی و اسلامی خویش است. فرهنگ یک جامعه، مجموعه ای از علم و هنر و ادب و مذهب است. عامه مردم باید فرهنگ خود را بشناسند تا مجذوب فرهنگ مهاجم غربی نشوند. استاد محیط این مسأله را به خوبی حس کرده بود و در برنامه مرزهای دانش، دانشجویان و جوانان را با ارزشهای فرهنگی گذشته آنان آشنا می کرد و علم را در سطح درک عامه مردم، بیان می کرد...

از مصاحبه با «دکتر مهدی محقق» نقل از «رهمنامه» (شماره دوم و سوم سال ۱۳۷۱ - نشریه دانشکده شهید مطهری - صفحات ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱).

✽

«... همسالانش حق دوستی را رعایت نکرده بودند و استادی دانشگاه را که حق او بود از او دریغ داشته بودند... حتی کسانی که وی آنها را به شاگردی هم قبول نداشت چون به این دانشگاه راه یافته بودند با شوخ چشمی و خودنگری در مقابل او دم از استادی می زدند! با بند و بست های رندانه، حق او پایمال شده بود. قدر او نشناخته مانده بود و این برایش عایه ناخرسندی بود... اما به نوبیدی نگرایید و... در اندک مدت، از سرآمدان عصر گشت. مقالات تحقیقی او در مجله ارمنغان، مجله مهر و مجله تعلیم و تربیت، «محیط» را محققان پُرمايه، جامع، و شایسته نام خویش، نشان داد. از همان زمان و حتی پیش از آن با نامبرداران شهر مشاجره های علمی داشت. با ملک الشعراء بهار، با عباس اقبال و با دیگران - در مجله تعلیم و تربیت که سالها به مدیریت او انتشار یافت مقالاتش آکنده از شور تحقیق بود. در مجله «محیط» که خود او آن را بنیاد نهاد لحن کلام او آهنگ تازه گرفت. بعدها در مجله های یغما، راهنمای کتاب و «آینده» همچنان با شور و علاقه تحقیقات تازه و مناقشات تازه به وجود آورد. در این مناقشات، شیوه او غالباً جدال به احسن، بود. مضافه، چندی، و عاری از حُب و بغض... اما مواردی هم پیش می آمد که طبع ناخرسندش سرکشی می کرد و در مقابل



باندعی از آنچه لازمه جدال باحس بود خارج می شد. می بندارم در مشاجراتی که با محبتی مینوی پیدا کرد. مکرر این روی دیگر سکه را نشان داد. چنان که «طرف» هم به اقتضای تندی شیرین خویش، آن روی سکه اش نقشی بهتر نداشت. در روزنامه نگاری نیز کمتر از تحقیقات علمی استعداد و قریحه نشان داد. علاقه به مسائل عصری - در سالهایی که این مسائل حاد. اما قابل طرح بود - او را به عرصه «ژورنالسم» کشانده اما در این زمینه هم کار او اصلت داشت. ژورنالسم در زیر قلم او به طنز و هزل و هجو و... که معمول عصر بود. آلوده نشد؛ به بحث و فحص در ریشه دردها و مشکلات معطوف گشت. جرأت و جسارت همراه با دقت و انصاف. و دور از مودیگری رایج در عصر. یک ویژگی برجسته این ژورنالسم او بود... بی ملاحظه اما با رعایت انصاف و عفت کلام. حرف خود را به بیان می آورد. از روزنامه آتش تا تهران عصور. از اطلاعات روزانه تا کیهان فرهنگی هر کجا دعوت می شد و هر جا فرصت می یافت مقاله می نوشت، مصاحبه می کرد و با «اصحاب» به مشاجره و مجادله می پرداخت. سالها در هند و در سرزمین های عرب، رایون فرهنگی بود با دانشوران این نواحی مباحثه و مجادله داشت و در عین حال... تجربه ها می اندوخت. از وقتی همکاری با «رادیو» را آغاز کرد مرزهای دانش را بر روی شوندهگان آن «جمعیه جادویی» گشود... با این حال - خودش بیش از همه، پیرامون این مرزها گشت و گذار داشت... و بیش از بسیاری دیگر، درین زمینه ها حرفهای گفتمی... حافظه نیرومند مطالعه پُرمانند، صحبت او را پُر بار می کرد. خود او تاریخ زنده و پویای یک قرن بود... در بسیاری از آنچه به تاریخ و ادبیات ایران مربوط می شد قول او راهگشا بود، آنچه می گفت اندیشیده، سنجیده، و مبتنی بر تحقیق و تأمل بود. لیکن سودای سینه دگی، علاقه به آوردن سخنان نو، و عادت به مجادله [به سنت مدارس علوم قدیمه و علماء و طلاب] گهگاه او را به اظهار نظرهایی وامی داشت که... به مذاق کسانی که از اقوال شایع و مستند در این سبایل بلالنی پیدا کرده بودند خوش نمی آمد و او را به پافشاری در این نوآوریها تشویق می کردند... بسیاری از تحقیقات او نزد محققان با حُسن قبول تلقی می شد از جمله پژوهشی که در باب مذهب فردوسی در فردوسی نامه مهر انتشار داد... تحقیق او در باب غیاث الدین جمشید کاشانی. و بررسی در باب سید جمال الدین اسدآبادی، متضمن نکته های دقیق

و جالب بود... خود را برتر از آن می یافت که از دیگران، همدلی، همدردی. و حتی اظهار علاقه ای را بپذیرد... هرگز زیانتش را به بهانه «افشاگری» به هجو و هزل و تهمت، نیالوده. و هرگز در گفت و شنود با مدعیان هیچ دقیقه ای از آداب دانی را از یاد نبرد. فقدان ضایعه ای بود برای دوستانش که او شمع جمع ایشان بود و حتی برای مدعیانش که با مرگ او، یک وجدان ملامتگر را از دست دادند. یادش خوش باد. نادره مردی بود که از بسیاری جهات در عصر خوش نوعی استثناء بشمار می آمد.

۱۳۷۱/۶/۸ دکتر عبدالحسین زرین کوب (دنیای سخن، شماره ۵۰، تیر و مرداد و شهریور ۷۱ - صفحات ۱۴ و ۱۵).

✽

«... آشنایی من با استاد محیط از مدرسه شروع شد. ایشان معلم ادبیات فارسی بودند و من به اصطلاح قدیم خودمان تازه به سیکل دوم، کلاس دهم رفته بودم و استاد محیط در سیکل دوم مدارس شرف و دارایی و ثروت و دارالفنون تدریس می کردند و از دبیران نامدار و برجسته بودند به طوری که خیلی ها مشتاق بودند پای درس ایشان بنشینند، اما علاقه و ارادت من به استاد به دو سبب است: یکی به خاطر پنجاه سال ارتباط و دوستی که از شاگردی شروع شد و بعد به مودت و محبت رسید... دوم اینکه به طور کلی در ایران باسواد شدن و درس خواندن و به مرحله استادی رسیدن، کار دشواری است. و هر کسی که بتواند این راه طولانی و پر مشقت را طی کند، طبعاً شایسته حرمت و قابل احترام است... محیط طباطبائی را نگذاشتند به دانشگاه وارد شود... اما حقیقتاً بی هیچ محامله ای هرگاه در نقطه ای جلوس می کرد، همانجا دانشگاه بود. به افاضه نی پرداخت و بخل و صت در انتقال دانسته های خود نداشت و این، یکی از نشانه های دانشمندان راستین است... نگذاشتند به دانشگاه برود چون شاید از نیش قلم و بیان صریح و تندش و از استقامت و استقلال ذاتی که داشت و به عمرو و زید تعظیم نمی کرده می ترسیدند. حق می گفت و حق می نوشت در نتیجه بسیاری از او می رنجیدند ولی او با خود عهد بسته بود که از صراط مستقیم حقیقت و حقیقت گویی منحرف نشود و البته چنین کسی در دانشگاه آلوده به سیاست کذابی راه ندارد. و گرنه در مورد بسیاری از استادان اولیه ای که به دانشگاه رفتند مسأله لیسانس و فوق لیسانس و دکترا و این صحبتها نبود فقط آن عده ای که از اروپا می آمدند، دکترا داشتند و



بقیه که در ایران بودند قرار شد که رساله‌ای بنویسند و پس از آنکه رساله شان مورد تصویب شورایی که تعیین کرده بودند قرار گرفت، به دانشگاه بروند و عهده دار سمت استادی شوند. آیا از محیط بر نمی آمد که یک رساله بنویسد! چرا بر می آمد. از محیط هم بر می آمد. ولی نمی خواستند محیط به دانشگاه راه یابد... لیکن جامعه فرهنگی ایران و دانش دوسنان... حرمت و عزت محیط را نگه داشتند و او را استاد خود دانستند و بدینگونه «استاد واقعی جامعه ما» استاد محیط طباطبایی شد... استاد، بسیار تند و بی پرده سخن می گفت البته نه با خشم و عصب و بی حرمتی، بلکه صریح بود و صراحت لهجه داشت و از عقیدت اش دست بر نمی داشت و اهل محامله یا به اصطلاح امروز زبان فرض دادن نبود و به همین جهت خیلی از همکاران علمای وی را خوش نمی داشتند. ولی او همه جا بدون درود ریاستی، صحبتش را می کرد، و سپس از تریبون پایین می آمد...

استاد سید بوالعزم نجفی شیرازی (انقل از مصاحبه با مجله دنیای سخن، شماره ۱۰).

\*

«به یاد ایام تنگ و ننگ جنگ اسلامیها آشفته ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ شمسی) که در حجة مدینه شیخ عبدالحسین، منزل داشتم. و سال ششم ادبی را در دبیرستان رشد به (مروی امروز) طی می کردم، و یکی از معلمانم، سید نبیل شریف استاد سید محمد محیط طباطبایی بود که تاریخ تمدن جدید را درس می فرمود. ساعتی سعادت از هفته های آن سال تحصیلی که با همه عدم استعداد، به اندازه سالها و قرنهای از محضر پربرکت آن استاد ضعیف نواز بهره بردم... در این مجموعه گرانقدر [متصود، کتاب «محیط ادب» چاپ مجله یغما ۱۳۵۷ شمسی است.] که دوستان و شاگردان استاد محیط طباطبایی هر یک مقالاتی نوشته اند و در واقع در محفلی گرد آمده اند که نقل گفتارشان نقل مجلس روحانیون شده است. مخلص نیز با درج این یادداشت - خوانده و ناخوانده - در این محفل انس درآمده و ادای سپاس و احترام می کنم به بهانه آنکه روزی شاگرد این استاد عالمقدر بوده ام.

دلی بسیار و به میخانه عاشقانه درآ  
بگو که شیشه فروشم، بدین بهانه درآ...  
عاقلی - آنان که مثل جناب محیط طباطبایی - استاد اهل اکرم دوران پیش، آن دو جبه ملوک پدری را - در زواره - تبدیل به

پول کردند و از پول آن مقدمات خرید خانه [خیابان] زاله را [در تهران] فراهم ساختند... وقد احاط بكل شیئی علماً و الله بكل شیئی محیط... (قرآن کریم)... از همه مهتر، تزیین اجباری پیش آمد که آن یک سال تحصیلی را در خدمت استاد اجل جناب محیط طباطبایی، تاریخ پیاموزم - و هر چند شاگرد خوبی نبودم - اما به هر حال راهی به دهی برده ام، و چه امتیازی از این بالاتر... هم از امیرکبیر یاد خیری کرده ام که مؤسس دارالفنون بود و پایه گذار مدرسه شیخ عبدالحسین که دو سال آنجا منزل داشتم و صاحب قریه امیرآباد (کوی دانشگاه) که سه سال در آنجا بیتوته کردم [و هم در] مدرسه رندیه درس خواندم (مروی امروز) که یکی از استادان محیط بود و اتفاقاً مدرسه ای بود که آن سال، استاد را «مکلف نیده مجبور» ساخته بودند که به تدریس پردازد و هر چند به قبول صائب:

و نه تیر هویج، مانع شور محیط نیست،

مجنون ما، به سلسله عاقل نمی شود

... استاد در فصیلت و مردمی و استغناء و بی باکی و خیرخواهی و دفاع از حقوق جامعه، ضرب المثل است...  
دکتر استاد پازویی (کتاب امروز جزو دوع گوا - ناشر: دینار کتاب ۱۳۶۲ صفحات ۳۸، ۱۷۰، ۱۶۳).

\*

... شخصیت او از نظر جامعیت علمی، استقلال فکری، قدرت اخلاقی، عشق به ایران و فرهنگ و هنر ایرانی، طول مدت خدمات و کثرت آثار، کم نظیر بود. و در چندین دهه جزو معدود استادان طراز اول بشمار می رفت. او آخرین تن از محققان و نویسندگان بزرگ ما بود که با شیوه سنتی شرقی بیار آمده نبود و بدون اینکه در هیچ دانشگاه و در محضر هیچ استاد درس خوانده باشد، در سایه خوش سرشار و حافظه نیرومند و عشق و ایمان به آموختن و کثرت تتبع و مطالعات شخصی به مقام والایی که داشت رسیده بود. تخصص او منحصر به یک زمینه محدود نبود. در تمام رشته های مربوط به زبان و ادب و فرهنگ و تاریخ و جغرافیای ایران و فلسفه فرهنگ ایرانی در خارج از مرزهای امروزی ایران، و جز آنها اطلاعات وسیعی داشت و به تمام معنی شایسته نام «محیط» بود. وقتی در محافل دوستانه ادبی سخن از موضوعی به میان می آمد و از رشته سخن را به دست می گرفت، اطلاعاتی وسیع و دقیقی نادر با دیگر سنج از گنجینه گرانبار حافظه خود بیرون می ریخت، رمز کثرت نوشته ها و نوع موضوعات

آنها در همین حافظه نیرومند و وفادار او بود...

در سالهای ۴۰ تا ۴۲ که طرح اصلاح سیستم تألیف و نشر کتابهای درسی و خاتمه دادن به هرج و مرج و فساد موجود در آن زمینه اجرا می شد... به عضویت کمیسیون انتخاب کتابهای درسی ادبیات فارسی دعوت شد و این وظیفه را با شجاعتی که خاص او بوده پذیرفت. به شجاعت او تکیه می کنم برای اینکه این کار واقعاً دشوار بود و توأم با دشمن تراشی. قطع سی چهل میلیون تومان (به پول آن روز) از درآمد صداهان مؤلفان و ناشران کتابها خیلی همت و استقامت می خواست. داوری درباره تألیفات استادانی مثل بدیع الزمان فروزانفر و جلال همایی و دکتر رضازاده شفق و دکتر احمد متین دفتری و دکتر علی اکبر سیاسی و صداهان دیگر، و سینه سپر کردن در برابر گله ها و اعتراضها و جنجالها، دلی شیر می خواست. به همین دلیل کسانی از قبول عضویت کمیسیونها معذرت خواستند. کسانی هم که خود تألیفات درسی داشتند طبعاً صلاحیت عضویت را نداشتند... بدین صورت کتابهای درسی به صورت واحدی در آمد، و به هرج و مرج و سوء استفاده های کلان پایان داده شد. نسل امروز - کسانی که... تحصیلات دبیرستانی را با کتابهای واحدی... گذرانیده اند - مشکل آن روز رانمی توانند تصور کنند و حق دارند از خدمات بی شائبه و شجاعانه استادانی مثل محیط... بی خبر باشند...

در کارنامه خدمات علمی و فکری محیط دوگانگی کم نظیری دیده می شود. او از یک طرف به نیروی اجتهاد و دقت نظری که داشت، در هر تحقیقی نکته های تازه ای را می یافت و در هر مجمع علمی که آغاز سخن می کرد، همه در انتظار او بودند که ببینند چه مطلب ناگفته ای را عنوان خواهد کرد. از طرف دیگر چشم دلش به سوی مردم بود و در مقاله ها و سخنرانیهای رادیویی کوشش او بر این بود که علم را به بیان مردم ببرد و همگان را با فرهنگ ملی ایرانی آشنا سازد. او با آنکه همیشه مورد احترام ارباب قدرت بود، با همه شخصیت والای علمی، خود را از مردم، و همان روستایی ساده زواره ای می دانست و مدافع حقوق و منافع مردم بود... روزی یک دانشمند تاجیک که به ایران آمده بود به عنوان نمونه دلستگی خود به ایران... به من گفت: مجموعه ای از دهها نوار مرزهای

داشت [برنامه های رادیویی استاد] را ضبط کرده ام و مرتباً این کار را ادامه می دهم، چون موضوع را به استاد گفتم خوشحال شد و تعدادی کتاب نفیس به او هدیه کرد. علم فضیلت بزرگی است اما از آن بالاتر، فضیلت اخلاقیست، او این فضیلت را هم به کمال داشت و قدرت اخلاقی او مورد تحسین دوست و دشمن بود. او از آخرین یادگارهای نسلی بود که در فضای آزادی فکری نخستین دهه های مشروطیت پرورش یافته بودند. در اصول فکری و اخلاقی خود استوار و پای برجای بود. هرگز تحت تأثیر ارباب قدرت و تبلیغات روزه قرار نگرفت و هرگز ظاهر و باطن خود را عوض نکرد، و در مواقع حساس با یک جمله و با یک طر لطیف گزنده، آب پاکی روی دست بزرگان می ریخت. بیش از شصت سال قلم زد و بیش از دوهزار مقاله نوشت، این نوشته ها همیشه مورد علاقه شدید خوانندگان بود اما طبیعی است که حکام وقت، هرگز دل خوشی از او نداشتند زیرا آنها می خواستند قلم نویسنده در اختیار آنها و در مسیر تبلیغاتی آنها باشد. و آزاداندیشی و استقلال فکری محیط و رفتار و گفتار او، مایه ناخوسندیها بود. با اینهمه صلابت شخصیت، او چنان بود که ناچار تحملش می کردند، تا از نام و اعتبارش بهره گیرند. محیط، انسانی آزاده و مهربان بود، در پشت آن قیافه آرام که چون کوهی از وقار به نظر می رسید، دلی حساس و لبریز از عاطفه و محبت داشت... از استغنائی طبع و عزت نفس او خاطرهای دارم که دریغ است ناگفته بماند. در آن سالها که متعهد خدمت در بنیاد شاهانه بودم... بنیاد تصمیم گرفت طبق مقرراتی که در پرداخت حق الزحمه استادان و پژوهشگران بنیاد معمول بود درباره او نیز عمل نماید، اعتبار لازم تأمین گردید و موضوع با مقدمات مناسبی با ایشان در میان گذاشته شد. تشکر کرد و گفت: «بیش از چهل سال است، از تاریخ برگزاری هزاره فردوسی که نخستین مقاله ام را درباره آن بزرگترین شاعر ایران نوشتم، تا امروز مدام درباره شاهنامه کار کرده ام و دیناری از این بابت از جایی نگرفته ام، جان من با جان فردوسی درآمیخته است، من عاشق فردوسی و شاهنامه هستم. روا مدارید که در این آخر عمر بعد از یک عمر عاشقی، معنویت عشق من به مادیات آلوده گردد، اما اگر احتیاجی هست، نه این یکی دو ساعت در روز، که تمام وقت را





در اختیار بنیاد می گذارم.

این استغای استاد، سیرت افسانه ای عارفان و حکیمان کهن را پیش چشم مجسم کرد. می دانستم که او زندگی مرفهی ندارد، حقوق بازنشستگی ناچیزی از وزارت آموزش و پرورش داشت، و چنانچه چیزی هم از بابت برنامه مرزهای دانش از رادیو می گرفت، آن روزها آن برنامه تعطیل و مقرر قطع شده بود...»

دکتر محمد امین ریاحی (ماهنامه دنیای سخن، شماره

۵۰)

\*

«... محیط در همان سالهای میان ۱۳۲۳-۱۳۲۷

به مانند بسیاری از دانشمندان و فضلاء کشور به میدان سیاست هم وارد شد و به مبارزه سیاسی دست زد. معروف بود که از علاقه مندان بر مشی سیاسی سید ضیاء الدین طباطبایی است. آنچه مسلم است از کسانی بود که با سیاست و حرکت چپ روان در ایران، مخالف اصولی بود. او به اتکای سوابق تاریخی که از تفحص در متون و اسناد به دست آورده بود می دانست که همآوایی با شوروی چه عواقبی را در پی خواهد داشت، مقالاتی که از او در زمینه های تاریخی، اجتماعی و فکری در آن سالها در روزنامه اطلاعات و جراید دیگر چاپ شده است، گواهی صادق است بر این نظر... از سال ۱۳۱۷... مدیریت مجله رسمی وزارت فرهنگ که ابتدا «تعلیم و تربیت» نام داشت و سپس «آموزش و پرورش» نام گرفت به محیط واگذار شد... مقالات او درباره کوشیار گیلی و زبان آذربایجان که در آن مجله منتشر شد برای استاد، آوازه ای از نو، پیش آورد... سخنانی که سالها هر هفته در برنامه مرزهای دانش رادیو می گفت طبق فهرستی که منصور نامدار ترتیب داده بود و سالها پیش به عن سپرد، شماره اش از چهارصد و شصت در می گذرد. این گفتارها برای سماع رادیو، گنج بیش بها بود... محیط نه با گروه ادبای مشهور هفت هشت نفری ادخدا، سعید نمینی، عباس اقبال، رشید یاسمی، علی دشتی و... گرسجوسی داشت. و نه با «بعه» [صادق هدایت، مجتبی موی، بزرگ علوی، سعید فرزاد] آمیزش... هر زمان که محیط بر تالیف و تصنیف از «مشاهیر دانشگاهیان» خورده می گرفت. ایمان بیس از

پیش از او، محترم می شدند... اگر او به دانشگاه راه یافته بود، این دانشگاه بود که از فضل و «دانش» محیط، بهره وری می یافت. زمانی که پروفیسور فضل الله رضا... امکان آنرا پیش آورد و... دعوت از ایشان شد... محیط، پذیرفتن این دعوت را «دیر شده» دانست... او به هنگامی اقبال لاهوری را به ایرانیان معرفی کرد که کمتر کسی نام آن سراینده را شنیده بود. سبب آن بود که محیط به ژرفی متوجه این قضیه شده بود که برخاستن یک شاعر بزرگ خوش سخن فارسی زبان در هندوستانی که به زور تحمیدات و قدرت سیاسی انگلیس، زبان فارسی در آنجا رو به افول رفته بود برای آینده زبان فارسی اهمیت دارد... خوب می دانست که باید این گونه مظاهر و مبانی فرهنگی مرتبط با فرهنگ فارسی را نگاهبانی کرد. پس کاملاً مناسب داشته است که علی اصغر حکمت به هنگام تصدی وزارت امور خارجه، محیط را به نمایندگی فرهنگی ایران به کشور هندوستان نازه استقلال یافته فرستاد که دو سه سالی در آنجا خدمت کرد...

هنگامی که دانشگاه تهران تصمیم کرد به احمد آرام، محمد پروین گنابادی و... [چهارتن دیگر] دکترای افتخاری دهد... نام محیط جزو اسامی شایستگان دریافت این عنوان، قید شده بود، ولی چون یکی دو تن از شرکت کنندگان [در جلسه دفتر رئیس دانشگاه] معترض بودند، موضوع فقط درباره محیط مسکوت ماند! چون این کار ناروا موافق با مصلحت فرهنگی نبود به کمک دکتر هوشنگ نهاوندی، «دانشگاه ملی» پذیرفت به نشانه حق شناسی جامعه علمی کشور، به جلال همایی، محمد محیط طباطبایی و محمد تقی مصطفوی، عنوان دکترای افتخاری داده شود و چنین شد: بگر بار. نخستین جایزه آثار ملی بمنظور تقدیر از خدمات محققان و دانشمندان ایرانی و خارجی از سوی انجمن آثار ملی در سال ۱۳۵۷ [شمسی] مبلغ یک میلیون ریال برای مجموع تحقیقات و خدمات و آثار محیط طباطبایی به ایشان تعلق گرفت... در همان سال مجموعه مقالاتی از نوشته های ادبای کشور که به پاس سالهای دراز خدمات تحقیقی محیط به نام «محیط ادب» به چاپ رسیده بود در مجلس دوستانه فرهنگی توسط دکتر علی اکبر سیاسی به ایشان اهدا شد. شاید آخرین حق شناسی کشور نسبت به مقام علمی محیط.

انتخاب ایشان به «عضویت فرهنگستان زبان و ادب ایران در سال ۱۳۶۹ [ش. ۶] بوده است...»  
استاد «... انتشاره (شماره ۵۰) دنیای سخن...»  
(۱۳۷۱).

\*

«... استاد محیط... آنچه را که خود در مدارک و استاد نخستین در بلاد مختلفه یافته بود و یا در سفرهای بی شمار، از شاگردان سید [جمال الدین اسدآبادی] بدون واسطه شنیده بود، به تحریر می کشید و به همین سبب هم نوشته های استاد محیط، درباره سید - مانند اغلب نوشته ها و آثارش - مستندتر و متن تر بود. جمع آوری این مقالات، که بعضی از آنها به هنگام «کودکی من» نوشته شده بود تقریباً یک ربع قرن پیش - مرا به آشنایی حضوری با استاد کشانید... و سرانجام بخشی از مقالات جمع آوری شده استاد تا آن زمان - تحت عنوان: «نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین» به سال ۱۳۵۰ از «قم»... منتشر گردید. این مجموعه شامل ۱۴ مقاله از استاد بود... جمع آوری مقالات ادامه یافت تا آنکه بالاخره به ۳۲ مقاله رسید... حتی در بحران «موشک باران تهران» به سراغ استاد می رفتم تا مقالات را تکمیل کنم... روزی صبح زود به منزل استاد رسیدم که عصر روز قبل - «سویین موشک آن منطقه» اطراف منزل ایشان را ویران کرده بود. استاد گفت: «پسر عم بزرگوار، من عمر خود را کرده ام... «موشک چهارمی» هم شاید برسد و به عمر ما پایان بدهد، شما این ایام این طرفها نیاید! گفتیم: استاد انشاء الله که زنده بمانید و پایان «موشک باران» را هم ببینید... استاد خواست که غلط گیری یا تصحیح سوم کتاب... را خود انجام دهد. با آن حال ضعف پیری متجاوز از سیصد صفحه را دید و اصلاح کرد. در موقع مرجوع کردن آن - یادداشتی در مورد چگونگی قواعد املائی... ضمیمه بود که در بالای آن یادداشت مرا «دکتر» نامیده بود... در ملاقات بعدی گفتیم: استاد، من «دکتر» نیستم. فقط طلبه ای از قم... خندید و گفت: دکتر امروز لقب شده برای کسانی که سواد و معلوماتی دارند... به مرحال گروهی از آنهایی که در دانشگاه، امروز به شاگردان خود - درجه دکتری می دهند. خود شاگردان من هستند. و منتم فکر کردم که حوا داشته باشم در نامه ای. این لقب را که گاهی... به ما اهلان

می دهند، یکبار هم، به اهل آن بدهم... آخرین بار که به دیدار استاد رفتم، دی ماه ۱۳۷۰ بود. چند نسخه از چاپ جدید مجموعه مقالات او در باره سید جمال الدین را که با شانزده مقاله اضافه نسبت به چاپ اول... منتشر شده بود با خود همراه داشتیم، استاد از دیدن کتاب خیلی خوشحال شد...

«حمید تاجیک» همراه من بود و عکسی به یادگار گرفت. استاد همراه لبخندی گفت: شاید این آخرین دیدار باشد، یکی دیگر بگیر تا بلکه این پسر عم گرانی، ما را پس از فوت به فاتحه ای یاد کنند... دخترشان، چای آورده استاد عبابی به دوش گرفته بود، هوا سرد بود و برف کم کم می بارید، در اتاق تک فرشی! استاد، یک بخاری کم نفت! چندین کتاب، یک رادیو، و دو سه «صندلی شکسته» به چشم می خورد... آری! چند کتاب، یک فرش کهنه، یک بخاری نفتی، چند صندلی شکسته - یک میز کوچک شکسته، یک رادیو قدیمی، یک چراغ مطالعه، و یک ساعت، زبان حال استاد را بیان می کردند:

«ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم  
با دوستان! بگوی که روزی مقدر است»

... در روزنامه ها خواندم: استاد محیط طباطبایی مریض و در بیمارستان بستریست و جناب آقای حبیبی و آقای لاریجانی به دیدار وی رفته اند... اما ظاهراً کمی دیر رفته بودند و استاد در بیمارستان به رحمت حق پیوست.»

حجة الاسلام «سید مهدی خسروشاهی» (تاریخ و فرهنگ معاصر - سال دوم - شماره پنجم، پاییز ۱۳۷۱، قم، فصلنامه...).

\*

«... هر هفته مقاله ای انتقادی و غالباً تند در باره دانشگاهها و مراکز علمی می نوشت و عیب ها و نقایص را بازگو می کرد و شرایط یک دانشگاه و مرکزی علمی و پژوهشی واقعی را بیان می داشت و می گفت و می نوشت که استاد محقق باید چه صفات و خصوصیتی داشته باشد، و بیشتر افراد می گفتند که چون «محیط» به دانشگاه راه نیافته چنین و چنان می نویسد اما حقیقت غیر از این بود و هنگامی که پروفیسور رضا، محیط طباطبایی را... برای «تدریس تاریخ» به دانشگاه تهران دعوت کرد، باز هم نوشت و بر اینگونه انتخاب اعتراض کرد و گفت: شما چگونه دریافته اید که من برای تدریس صلاحیت دارم اما ادبیات عرب یا زبان و ادبیات فارسی یا عرفان و معارف اسلامی را نمی توانم درس بدهم!» همچنین در ۱۳۵۵ شمسی

آشنا  
شماره سی و هفتم  
ژانویه ۱۳۷۲  
۶۹



که درجه دکتری افتخاری در دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی) به او اعطاء شده، باز هم به گفتارها و نوشته های انتقادی خود ادامه داد. از خصوصیات بارز علامه استاد، عشق شدید به زبان و ادب فارسی و دلسوزی فراوان برای ضعف و ناتوان شدن آن، و عدم توجه به این زبان و فرهنگ بود که هرگز و در هیچ مقام، و موقع، از توجه به این مطلب فروگذار نمی کرد، شرکت او هم در کنگره ها، و مجامع داخلی و خارج، همین علت را داشت ...

در ماه مرداد ۱۳۴۷ شمسی با استاد محیط و چند تن از استادان زبان و ادب فارسی، در کنگره دبیران ادبیات فارسی در شیراز شرکت داشتیم ... اما جالبتر این بود که مرحوم ابراهیم پورداوود، استاد زبان اوستا، در همان ماه طی مقاله ای به سعدی به مناسبت دو بیت دیباچه گلستان [ای کریمی که از خزانه غیب ...] خُرده گرفته، و محیط به او جواب داده بود و خُرده گیری او را حمل بر تعصب بی جا دانسته بود [گبر = زردشتی = پورداوود] باری، پورداوود هم در این مجلس شیراز دعوت داشت و نیامد ... وقتی به کنگره می رفتم استاد محیط گفت گمان می کنم به مناسبت نوشتن آن مقاله حمله به سعدی از شیرازیان ترسیده و نیامده است ... چون روز بعد بر سر مزار حافظ رفته بودیم و «شعر روی گور حافظ» را می خواندیم و تحسین می کردیم مردی پیشه ور از مردم عادی شیراز گفت: بلی، ببینید ما چه بزرگانی داریم و کسی مانند «داوودپور» یا «پورداوود» که نمی دانم کیست به سعدی اعتراض می کند و خدا پدر آن آقای محیط طباطبایی را بیامزد که خوب جوابش را داده است ... من به آن مرد گفتم آقای محیط اینجا هستید ... و او می خواست به دست و پای محیط بیفتد، این تأثیر و نفوذ کلام او، در مردم عادی بود ...»

(شهریور ۱۳۷۱ - دکتر سید ضیاء الدین سجادی - نقل از «دنیای سخن» شماره ۵۰).

مجدد مجله، داد خود را از وی بستاند.

دوره جدید [مجله محیط] در روز شنبه ۷ شهریور ۱۳۲۶ انتشار یافته و در آغاز ... چنین نوشته شده است: «... اکنون که به باری خدای متعال برای انتشار هفتگی آن مصمم شده ایم لازم است که خوانندگان محترم و نویسندگان ارجمند را از مسلک تحریر و به عبارت دیگر از مرام این نامه در دوره جدید انتشار آن واقف سازیم ...». به این صورت دوره جدید که به قصد انتقام جویی از قوام السلطنه و به منظور اجرای کامل قانون اساسی و مراعات اصول دموکراسی و تشویق اصلاحات مادی و معنوی و بحث در باره حوادث روز و حفظ و رعایت مصالح ملی و معرفی بزرگان و خدمتگزاران ایران و فراتر بردن معلومات و ذوق عمومی ... انتشار یافته بود بیش از چهارده شماره منتشر نشد ... و اگر شماره ای را که بیاد اقبال است نیز به حساب بیاوریم، مجموع آن ۱۹ شماره می شود. مجله محیط اگر چه کوتاه عمر و کم شماره است اما از نظر کیفیت مجموعه ای است گرانبها که بطور مکرر تجدید طبع خواهد شد و نام آن در تاریخ جراید و مجلات ایران، جاودان باقی خواهد ماند. در مجله محیط به موازات ترجمه هایی که از شاهکارهای ادبی جهان وجود دارد فصولی از تاریخ معاصر ایران و جهان، روشن شده، اوضاع سیاسی روز مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، داستانها و قطعات کوتاهی - به منظور تفریح خوانندگان و پندآموزی - درج گردیده و از بحث در مسائل اجتماعی و اخلاقی - غفلت نشده است.

از چهار شماره دوره اول، سه شماره آن را بازحمت بسیار به دست آورده ام.

از چهارده شماره دوره جدید دوازده شماره را شخص استاد به من مرحمت فرموده اند ...»

محمد اسماعیل رضوانی (کتاب «محیط ادب» از انتشارات مجله یغما - ۱۳۵۷ شمسی).

\*

بهترین و عزیزترین دوست من مرحوم احمد راد علاوه بر سمت ریاست فرهنگ شهرستانها که در وزارت آموزش و پرورش داشت، مستوفی مدرسه عالی سپهسالار نیز بود که البته کاری اضافه بر کار رسمی اداری او محسوب می شد بنا بر این دوستان نزدیک ایشان ... می توانستند در ساعات غیراداری در آن مدرسه از ایشان دیدار کنند ... شاید خواست حق و آن مرحوم، با هم سبب شد که روز چهارشنبه را روزی قرار دهیم که دوستان دیگرمان در اطاق مدرس مدرسه سپهسالار زیر ساعت مدرسه کنار میز بزرگی حاضر شویم ... آشنایی من با

«... پس از شهریور ۱۳۲۰ که زمینه را مساعد یافت بر آن شد که ... خود قائم بالذات به روزنامه نگاری بپردازد. با این تصمیم به انتشار مجله محیط پرداخت که نخستین شماره در ... شهریور ۱۳۲۱ به قطع رفعی در ۶۴ صفحه با کاغذ اعلا و چاپ بسیار زیبا انتشار یافت ... شماره ۲ و ۳ آن با همین اوصاف در مهر و آبان ... اما شماره ۴ آن در ماه آذر و در وقایع روز هفدهم آذر ... در چاپخانه از بین رفت و تمام جرایم توقیف شد. استاد چنان دل آزرده شد که کینه قوام [احمد قوام السلطنه نخست وزیر] را در دل گرفت و منتظر فرصتی شد تا با انتشار

\*



محیط هم به نظرم از همین ... مدرسه سپهسالار یا اندکی پیش از آن، آغاز شده باشد. مرحوم راد، از لحاظ سن، شش هفت سالی از من و مرحوم محیط بزرگتر بود... همه سروران من و شرکت کنندگان در آن جلسات [چهارشنبه] از لحاظ ادب و اخلاق، نمونه محسوب می شدند... از علم و ادب و کتاب نویسی و مقاله نویسی و نظایر اینها گذشته، خود عضویت جلسات چهارشنبه، مقامی معصومانه بود و «شادروان تازه از دنیا رفته و به غرغان رحمانی رسیده محیط طباطبایی» نیز همچون دیگران از این فضیلت برخوردار بود که این خود از فضایل کم نظیر در بسیاری از محیطهاست... مرحوم محیط با بیان خوش و اطلاعات وسیعی که از ادب و تاریخ و سوابق تاریخی داشت بیش از همه به دیگران فیض می رساند... من از اینکه محیط در بیمارستان بستری است بی خبر بودم و شاید دو روز قبل از وفات ایشان که آگاه شدم، به بیمارستان رفتم و چهره اش را بوسیدم و احساسی کرد و چشمی نیمه باز، و چیزی گفت که مفهوم نشد. یکی از نزدیکان ایشان به من گفت که: «از ما خواسته است که خوراکی به او بدهیم تا بمیرد و راحت شود...» (دکتر احمد آرام - شماره ۵۰ دنیای سخن).

«... بعنوان راین فرهنگ ایران... در دهلی از محبت و یاریهای معنوی بی دریغ مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر آموزش و تحقیقات علمی هند، در جهت پیشرفت خدمات فرهنگی، برخوردار بود و میان او [= استاد محیط] و ابوالکلام آزاد رابطه رسمی و فرهنگی به محبت شخصی و دوستی مبدل شد... محیط طباطبایی خود معلم و استاد خویش است. او فقط در حدود سه سال و نیم به مدرسه رفته و در سرکلاس درس معلمان دارالفنون حاضر می شده است و بقیه عمر را به مطالعه و تحقیق گذرانده و از پرتو استعداد سرشار و حافظه تند و قوی و ممارست در فراگیری علم و ادب، به حق، یکی از شخصیتهای برجسته فرهنگی عصر حاضر محسوب می گردد. در علم تاریخ و جغرافیا و انساب سرآمد دانایان همزمان خود است... محیط در مسائل مذهبی... یک مسلمان معتقد سنی پابرجایی است که شاید در برخی موارد در بحث مذهبی دچار تعصب هم نشود. باری محیط استاد است که یک متن پارسی یا عربی را بر استاد نتوانده و استاد هم او را تعلیم نداده است. نا ایهمه چنان که گفته شد یکی از شخصیت های ممتاز علمی و ادبی و تاریخی ایران است، زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی را آموخته است و کتب مورد نظر را به زبان های مذکور مطالعه کرده است... محیط مظهر زحمتکشی و قناعت و پشتکار در مطالعه و تحقیق بشمار می رود و وجودش نشان دهنده این حقیقت است

که با داشتن استعداد سرشار و پشتکار و عشق به فراگیری علم و دانش، هر فردی همچون محیط طباطبایی می تواند درجات علمی و ادبی را بی آنکه دانشگاه و مدرسه ببیند طی کند و عالم برجسته و کم طراز زمان خود شود... من بنده در دبیرستان دارالفنون مدت کوتاهی افتخار شاگردی او را داشتم و پس از خاتمه تحصیل از راهنمایی و ارشادش همواره برخوردار بوده ام...»

سید محمد رضا جلالی نائینی از صفحات ۲۵۶ تا ۲۵۹ محیط ادب - چاپ تهران ۱۳۵۷ ه.ش.

✽

«... مرحوم طباطبایی بی نظیر بود و دیگر شخصیتی چون او نداریم. من ایشان را بیشتر در فرهنگستان می دیدم، عضو فرهنگستان زبان و ادبیات پارسی بودند، مرد عالمی بود و مورد احترام همه. البته ممکن است... اشخاص با هم مخالفتهایی داشته باشند اما ایشان اندیشمندی کتاب خوانده بود با مقالات و رسالات بسیاری که از خود به جا گذاشته. قابل احترام است. من ایشان را بیشتر نیز در دانشگاه مشهد طی سمیناری دیده بودم و زیارت کردم، حیف که چون او کم اند و دیگر نداریم مثل محیط طباطبایی... محیط می آمد کتابخانه مرکزی و تاریخ گرجستان را با دقت تمام می خواند، هر روز می آمد و چون این کتاب را در دسترس نداشت، همانجا می خواند و ضبط و ربط می کرد، تاریخ گرجستان را به زبان فرانسه می خواند... والله ایشان به علوم اسلامی معتقد بودند و در مورد کار و کتاب و کتابخانه هم بگویم که محیط نخستین کسی بودند که در «کتابخانه ملک» کار می کردند و آثار طبی به زبان فارسی و عربی را جمع و تبیین و تبلیغ می کردند. در این راه بسیاری را راهنمایی کردند تا بی آثار طبی به زبانهای عربی و فارسی بروند...»

از گفتگو با دکتر محمد تقی دانش پژوه (دنیای سخن) تبر و سرداد و شهرپرور (۱۳۷۱).

✽

«مید محمد محیط - شهریار سخن و فرهنگ از میان عارفه است. همو که طی فریب به بود و یکسال با ستانت و قناعت زیست و همه عمر کوشید تا با انطاق عقل و ایمان محیط فرهنگی خویش را با شرایط حاکم همساز کند، و نه سازگار! چرا که سازگار نبود. او در جامعه ای نباید و برآمد که محل تلاقی تضادها بود، اما با این - حال و به سبب خود، همواره بدون حفظ ملاحظاتی روزمره اعتماد خویش را چه در خطابه ها و چه در پیش از صد رساله و اثر به صورتی صریح مطرح می کرد. محیط



حفاً لایق بیان طبیعی تحسین بوده، توانمندی که از مناصب پُر سود دیوانی و دولتی فاصله می گرفت و تنها به ذات دانش و فرهنگ و تاریخ مورد علاقه خویش نزدیک می شد. استاد طباطبایی به رشته لغت شناسی، علم کلام، صرف و نحو، علوم شعر، فرهنگ و تاریخ، فلسفه، انواع ادبی و زبان شناسی، توجه خاصی مبذول می داشت ... او کاتب اهل دانش و دانستگی بود و از سلسله عاشقانی که حتی سکوتشان هم «فریاد پوک میانمایگان دیوانی» را تحقیر می کرد. اهل توازن، استدلال و تعادل بود. کندوکاو در آثار او نشان می دهد که تا چه میزان، فروزش فرهنگی و علمی داشته است، معتقد بود که کاتب باید کامل باشد و چنان بار آمد و بود که: انگار نباید تا آخرین لحظه زندگی، از اندوختن، مطالعه، تحقیق و تجربه آموزی، غافل ماند. استاد محیط در بررسیها، تألیفات و رسالات خود تنها به ارائه معلومات و دانسته های خشک و معمولی کلاسی، بسنده نمی کرد که هدف او لحاظ کردن و تفسیر محسوسات خاصه ای بود که حقیقت بی شائبه را آشکار می نمود، محسوسات درونی شده ای که کلاً «شیوه تحصیل کلاسیک دبیرستانی» و «از برگردن های غیر خلاق» را محو می کند و راه نوین «یادگیری و فر» آموزی» به خواننده می آموزد.

استاد محیط، حامل ادراکات بود و نه فاعل حفظیات، اما با این حال! می دانست که زمان، «حافظ» و یار ادیبان، نیست با وجود این، «ادب الکاتب» باقی ماند. او صاحب انقلاب انسانی و شاخصه های فرهنگی و احوال خاص خود بود، و هم او به ما آموخت که مهم نیست القاب بزرگان خود را بر شمریم ... مهم نیست که شاخصه های کلامی و فرهنگی آنان را وسیله افتخار کنیم، مهم نیست که آثار و احوال آنها را زبانی تذکر دهیم ... آنچه مهم و لازم به نظر می رسد و در حال حاضر، ضروریست، پرداختن به مجموع پدیده ها و بافت کنونی و جامعه ایست که عزیزانی چون محیط راه به آن نقطه فروزان علمی و فرهنگی رسانده است. باید وسیله و امکانات رشد را مهیا کنیم، هم ملت و هم دولت زیرا تنها از این طریق است که می توان از نفوذ انحرافات زاید، اقتصاد بازار آزاد در کالبد فرهنگ حقیقی یک ملت پیشگیری کرد...».

شاعر خ تویسرکانی - (ص ۳۱ دنیای سخن - شماره ۵۰).

✽

«... در سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ خورشیدی که نگارنده (رفیع) سردبیر مجله تحقیقی گوهر و دبیر احمن ادبی گوهر بودم، همکاری و تماس حقیقی مستمر با استاد محیط داشتم. در

جلسه های انجمن که هفته ای یک بار تشکیل می گردید شرکت می جست.

مقالات و سخنرانی های متعدد ایشان ... بالغ بر چندین مجلد خواهد شد.

شرح حال و نمونه اشعار استاد در «تذکره خوان نعمت» تألیف نعمت الله ذکایی بیضایی از صفحه ۳۰۲ تا ۳۰۹ به چاپ رسیده است. فهرست آثار چاپ شده استاد به شرح زیر است ...».

عبدالرفیع حقیقت (رفیع) کتاب «فرهنگ شاعران زبان پارسی» (شرکت مؤلفان و مترجمان، چاپ اول، ۱۳۶۸ تهران، صفحات ۵۰ و ۵۰۹).

✽

«... در ۱۳۳۸ هج ق جهت معالجه بیماری، از زواره به اصفهان رفت، چون حالت رو به بهبود گذارد. به خواندن مقدمات زبان فرانسه در آن شهر پرداخت، اما پس از چهار ماه توقف در اصفهان به زواره برگشت. در ۱۳۰۰ هج مجدداً به اصفهان آمد تا به تحصیل علم طب بپردازد، از این روی. در مطب دکتر سید حسن خان ابطحی مشغول به کار گردید، اما پس از چندی به زواره برگشت و از تحصیل علم طب منصرف گردید، و به صرافت افتاد که روزنامه نگار شود. معلم روزنامه نویسی او، مجموعه ای از روزنامه «تربیت» تا روزنامه «رعد» بود که در طول سالها پدرش آنها را جمع آوری کرده بود و وی از روی آنها مشق روزنامه نویسی می نمود. در فروردین ۱۳۰۲ هج جهت اشتغال در حرفه روزنامه نویسی به تهران آمد، خود استاد در دفتر خاطرات خویش از این واقعه چنین یاد می کند: «... به وسیله یک چهار پا و یکسفر از کشاورزان «کریم آباد» که دلش می خواست شهر قم را زیارت نماید از راه کاشان و قم رو به تهران حرکت کردم تقریباً اوایل برج اردیبهشت به تهران رسیدم و سفر مشترک ما تقریباً دو هفته به طول انجامید. در هر منزلی که طولش تقریباً بین چهار تا شش فرسخ به حساب می آمد در محلی که کاروانها از آنجا می گذشتند یک شب اطاق می کردیم و پیش از طلوع صبح حرکت می کردیم. من مقداری از راه را بر آن مال سواری می نشستم و مقداری را هم پیاده طی طریق می کردم...» [استاد محیط].

ورود محیط به تهران، مصادف با سوء رفتار رضاخان، وزیر جنگ وقت، با مطبوعات شد که یکی از روزنامه نویسهای زمان را به علت مخالفت با دولت در ملأعام چوب زد...».

حیات تحریریه مجله رهنمون (فصلنامه رهنمون، شماره ۲ و ۳ سال ۱۳۷۱ - صفحات ۱۳ و ۱۴).